

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا
وَمِنْ رِزْقِهِ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا



مطبعة المطبعين
في المطبعين

M.A. LIBRARY, ...
PE4311

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۱۲۴۲
 شیخ زاده بنیان اوراق سخن و فخلبدان مضامین نو و کهن زاده الله قدر ^{ایده دار} نظم میرساند که درین روزگار چو
 خسران گلستان سخندانست و صصر حوادث را هر دم هوای بربادی بوستان معانی غنجدلیان
 این چمن بربگ سوس میزار زبان معترفی زبانی گردیده اند و خوش خوانان این گلشن بروش ترکس از
 نظاره اوصاف مردمان چشم حیرت گشاده سرنگون بشیانی سواد حروفش منبذول داغ لاله دلها سخن
 پرداز است ^{جمع} تجلیات صفحات سیفندی و دیدهای معنی نگاران اهل معانی چون معانی آیات ناز که خیالان
 بگوشه جانها از چشم بی سوادان روپوش بلکه معانی خود و در عبار الفاظ نفس زده و مضامین
 بکنج عبارات خیزیده احتفا کوش جانها از خجالت برحیب دوات کشیده اند و کاغذها از رشک
 در تاب شده بر خویش سجده و نون و قلم و ما نیطون قلم و وسطی که در کتاب ثابت قدم بوده است نقدی
 و بر جبهه ازین واسطه یک قلم معدوم ساخته کلک که از غامی خود خارج شهو شده با وجود خام نو
 از سر تراشی مردم یک لحظه فرصت نیافته و مادی که آماده ترقیم گردیده در چاه دوات چسبندگی دیده و

برای خداست جمیع هم و مرفستاد است و در و ۱۷

سید محمد علی و انجمنی او کسند این آیه را یکی از کتب دینی که در دهه ۱۳۰۰ هجری قمری در ایران منتشر شد

فیصل اتم سرور و کارخان سحانی طایفه ارحانی مسجود جهانیان رحمت عالیان در آن طالع مقدس علی مغایر
 و غلبه ایام غلبه تالی تویم انقیام ایش با آن به بندگان خازر اولان آلاسان علان مسجود
 تقضات پادشاهی بوده بداند کن السلطنة القاهرة عضد الدولة الباسره علان لبنایت خسرویه
 مخصوص و مباهی بوده بداند مخلص حقیقی لاشنباه ویرین مقصد صمیمی و انخواه کمال تو جهات و ثمرات
 عنایت مفر و مباهی بوده بداند شرافت و نجابت و سکاوه و انخواه لاشنباه محمد که خدمت خانه از او
 عزت آثار محرم سراسر شجاعت و سعادت نصیب قدیم اخذت زبده دولتی امان با خلاص قدوة
 فدویان با اختصاص قدوة الامثال صادق الاخلاص و زوران و امیران نریب مسند امارت
 اقبال فخر بنجمن ایت و اجلال فریدون خاتم جمشید احرارم قهر و زنجب قوی دولت فلک قدصا
 منزلت رتبه بردار اجلال با به افزا اقبال خورشید را می بلند مرتبه سپهر منزلت والا کو کید آفغ علام
 امارت عاریج معراج ایالت سپهر جناب خورشید رکاب سپهر اقدار خورشید اشتها کریم الخطا
 معالی القاب بلال رکاب عالیان تاب و الا جناب خجسته القاب قمر رکاب جهانیان تاب جلیل
 الشان رفیع المکان عظیم الشان منبع المکان عالیشان سمو المکان مسند آرای سباط امارت
 بهار چیرای گلشن جلالت شبر و الانکین رکن رکن سلطنت ابد قرین مورد عنایات خلیفه جهان آفرین
 منظور انظار خدو روی زمین مهر سپهر افشار سپهر اقدار امارت مرتبت جلالت منزلت
 محفل امارت فخر انجمن ریاست سمو المنزلت جلیل المنقبت مهر سپهر جلالت خورشید برج مهابت
 گوهرش هموار سحر ایالت فعل ابدار معدن امارت مقنن قوانین ایالت و مرتب بر این جلالت
 امیران جلالت نشان و خوانین منبع الشان و توش آموز آفرینش دیده آفرینش دریا دل
 بحر نوال قبله آمانی و آمال شهامت مرتبت جلالت منزلت القاب بیگم نواب قریب القاب
 خورشید القاب سپهر احباب نور دیده شرم و هیاشم خلعت عکده عصمت و صفای غفره شیبانی
 سعادت و عصمت و دره دریای جلالت و عصمت ملکه عهد و اوان صاحبه زمین و زمان قدوة
 مطهرت زمان زبده کرمات دوران ستوده ستاره عصمت مطرح شوق خفت برده نشین

اوج گزین بود و عصمت القاب سادات بخت منشور و روان گاه مصطفی مهدی طهرانی
 ارتضا زبده اماح عظام سلاله سادات کرام جوهر کائنات گوهر خط سیادت خلاصه دودان
 مجید و علما و عصاده خاندان ریافت و نصیحا خلاصه اجناد مر قنوی سلاله اولاد مر قنوی
 سیادت کوب برج شرف و نقابت در دریای سیادت گوهر لاله جلالت آب گوهر نیشاب جوهر
 آفرینش آفتاب سپهر دین مبین جلال المله و الدین القاب عالمان زبده علمای عالی مقام
 قدوه فضلالی امام عاقله معارفه فروع و اصول باقی قواعده مقول منقول کاشف دقائق فروع و اصول
 واقف حقائق مقول و مقول جامع الفروع و الاصول حاوی المقول و المنقول جمیع الفضائل
 الفواضل فضائل آب کمالات کتاب مرجع ارباب فضل و کمال کمال الفضائل مصباح انوار دانش
 ارباب بنیش جامع انوار معارف سبحانیه قاصد ابواب عوارف روحانیه القاب مشایخ عظام
 خلاصه اولیای عظام زبده اصفیای کرام قبله آریاب تحقیق کعبه اصحاب تدقیق سیاح بیدای ناموت
 سیاح دریای لاموت مطمح بارقه آکا می سبط انوار نامتناهی حق است ای طریق طریقت مادی حقیقت
 مجمع فیوض بجانی منبع علوم روحانی فرائد زنده لوامی تصوف فروزنده چراغ تبیین مخزن لطافت
 قدسیه معدن معارف انسیه سالک مسالک دین قویا سالک مناسک صراط مستقیم قدوه سالک
 حقیقت و ارشاد پیشوای مناسک طریقت و سدا و تجرد خارا فادات ابرو گوهر بارافاضت مهر طریقت
 قطب فلک حقیقت تخیل کش طریقت بهار پیری حرم حقیقت معتدای کاروان منازل تحقیق پیشوا
 بهر دان مراحل دقیق معتدای اهل بحر بدیع پیشوای ابواب تفرید قدوه سالکین زبده العایض ضامه
 عرفانی عارچ معارج ربانی مالک ممالک تحقیق سالک مسالک تدقین مهر پیر افادیت سپهر
 افاضت نیگاه حضرت صمدیت مقرب بساط احیاء کجور معرفت الکی منبع فیوض نامتناهی عالم معالما
 طریقت کاشف کاشفات حقیقت مطمح انوار لاموت مظهر کمالات ملکوتی پیشوا
 طالبان صدق البقین بنیامی سفیدان ارادت آیین مرشد کامل مخدوم کرم شخص مقدس روح مجسم
 القاب فضیلت و صمد و رقیب حکام دین مبین شید بانی ارکان شرع مشین مرجع علماء الکرام
 جمیع قاصده ۱۲ جمیع معارف ۱۳ روشن ۱۴ استوار ۱۵

سربل اهل اسلام متحن قوانین عدل و انصاف حاجی آیین جور و اعشاق قاسم مبین مرع و مستجاب
 احصاف ترشح محکم قدر افزای پایت امارت صدر آرای انجمن صدارت و آویرس مظلومان مژیم حیات
 مملوفان صدر نشین سجاده صدق و صفا اوج گزین کرسی مجید و عیلا نقاوه و عظم علما و زمان سلاله
 اکابر فضلای جیان شریعت پناه قضیلت و شکاه جمیع ارباب فضائل مرجع اصحاب و لائل
 مسالک مدلت نامی بر رسم دعوت خورشید سپهرت برضا کوکب برج شریعت غرق قضای قضایات
 الخصومات حلالت شکلات محمود الصفات مرجع علما و الکرام شیدا ساس الاسلام القاب و ط
 رافع الویات الفصاحت منصب ریایات القوت شیدا قوانین القرآن محمد قوا عدل الفرقان وقت صل
 و قوف عالم خارج حروف مخزن آیات رب الکریم مشرق النور تیر مل و جب اعظیم القاب
 مخنوران افصح البصفا المبلغ البلیغ شمع انجمن روشن رانی چراغ دوده سخن سرائی و فطرت
 سپهر مظهرت مکرده الماس زبان تیز بوش مرحله نکه و نمان معنی کوش تکرار مستعدان و هر
 سر و قمر موز و نمان عصر مظلومان نکه و رسی محک امتحان مخنوری سوس مبین نکه تیرانی مشیدار کات
 سخن سرائی قاطب الار راه و نه شور سحر صراف طلالی کمال عیار مخنوری معنی ناه سخن و شکاه نکه اکا
 و قاتق انتباه زندیه و ان نوال عقل فعال سیم شاد و شکفتن خفا انقباض بر جوش وین و ان نوال مخنوری
 رونق افرازی محفل شرب و رسی چهار سیرای گلشن معانی انجمن آرا محفل نکه وانی منبذ قوانین بلاغت
 مخترع آیین فصاحت زبده سخن برد و از ان معنی طراز قد و معنی طراز ان سخن برد و از ان شیراز و منبذ
 سخن نخلبند مصامین نو و کهن طوطی شکر سقا بستان مخندان بلبل خوش الحان گلشن معانی صورت شناس معنی و
 معنی و ان صورت محک امتحان قابلیت ابلغ البلیغ ان فصحا لیم سراسر معانی کاشف استار مخندان
 نخلبند بستان معانی طراوت بخش گلستان مخندان چراغ دوده زبان او رسی شمع محفل سخن کسری و سبذ
 از بار اشعار نخلبند گلزار انثار نکه و ان عالی بیان بلاغت شعرا فصاحت آنا زبده و انشودان نکه و رسی
 خرد و زوران دانش و گلشن مزاجا بها طبعا القاب حکیم حیات بخش عینی نفس فلاحون منشیل سطو و سیر
 شمع دم عینی قدم و سید صحت عیلمان روزگار باعث قوت کیفیتان هر دیار ارسطاطالینسان سر آمد

حذافت نشان آغا و آثار عیسوی کرد و بعد از آنکه در پیش مرتبت با سبک الهی بقراط دوران المعزین ^{و اما} ^{۱۲}
 سطر از زمان کامل العفصیلت ارسطوزمان فاعل العجائب با لبوس دوران سروین نسخه حذافت خاتمه
 مجموعه حکمت شناسای مراتب صعود و نزول دانی مطالب نفوس و عقول عصانه سطر لایق ^{بمیزان و با قدر} ^{۱۳}
 فلک بنش تر حلقه گرسی نشینان فضل و افضال در جبهه ارتفاع کوکب تکمیل و اکمال نقش بین ناصیه
 روشن سواد خطوط صفی پشانی ^{کنایت در ظاهر} ^{۱۴} محط مرکز علوم قطب فلک مفهوم برگزیده ارباب تبخیم بگانه صحاب
 زنج و تقویم خورشید برج حقائق تیار منازل و کائنات قمر اسرار فلكیه دقیقه سنج سر ابر کلید و دو
 آبروی کوهر مروت چرخ دود و محبت سرور و نسخه اختصاص مجموعه وفا و خلاص سرایا مروت و اتحاد
 سیرایه فنوت و دو و مصدر مکارم خلاص مورد مراد هم اختصاص فائحه کتاب اخلاص خاتمه باب
 اختصاص کل کلشن بگانه فو نهان چمن کرنگی محبت و خلاص اکین مودت و خلاص ترین محبت سر
 صداقت تو امان مودت آثار محبت نشان محبت اطوار موالفت آثار محبت بوستان ^{باغبان} ^{۱۵}
 طراوت بخش گشتان اتحاد خورشید و محبت قطب فلک مودت خلاصه دو دان خلاص نهاد و
 خاندان اختصاص عمیم لاسنان اعضا دوستان بینائی دیده محبت بینائی صورت ^{و با معانی} ^{۱۶} محبت محبت خاندان
 مودت بهار صداقت و دو و دلگزار محبت و اتحاد زبده الامثل عمده الانام عالی منش و الامقام برر کار
 قبله حقیقی و کعبه تحقیقی کرمی معظی استظهاری افتخاری مخدومی قبله صوری معنوی کعبه دینی و دنیوی
 مجمع انواع مکرمت منبع حنناف محبت قبله حقیقت و مجاز کعبه آرزو و نیاز ملازمه بران مشفق فیض رسان
 خروان آقبالند و پسند بجان مانند عزیز از جان جان عزیز بجان برابر بهتر از جان ^{و در حد} ^{۱۷} دو وجه صدق
 ثمره شجره فواد جان من عمر من عمره ناصیه سعادت قره با صره دولت مجموعه الحاصل محمود الشما
 سعادت یار کار مکار حاصل عمر بجان برابر فرخنده طالع سعادت آثار سر و محبت بهار حبندی
 سزاوار حشمت و سربلندی چمن دوم در آداب مشتمل بر سه طبقه اعلی و اوسط
 و ادنی طبقه اعلی بعد از اداسی لوازم شمیم عینیه سحر کرم و نقدیم مرسم زیارت حریم ^{و با معانی} ^{۱۸}
 که سجد گاه خداوندان تخت و درجه شمس تلمه است طوق سبکی راز یور کردن افتخار گرد و نمید و سجاد

روی اخلاص بر زمین عبودیت سائیده تنج تسلیم اگر تاقیامت بسعی جولان بردار و از گوشه شکست
 برآمدن مدار و در ذره نیاز اگر هزار سال بال و پر تلاش برهم زند از خاک عجز سر بر نیار و لاجرم بعد از ادا
 عرض عبودیت که تانفس باقیست از گردن عقیدت ساقط نیست گوهر زمین بوسه افش فرقی بند
 ساخته و یسای عبودیت بتسلیمات سرافکندگی بدو و نه حیوات اصلی برافراخته منطقه اطاعت و نه فرار
 بر میان عبودیت و خدنگزاری سببه یسای بندگی بر زمین خاک ساری سوده و طریق پرستندگی
 بگام فرمانبرداری پیوده بوسیله سجد و عبودیت کلاه افتخار بر پستان سوده و راه بندگی چون
 آفتاب بسیر پیوده جبین اطاعت بر زمین طاعت سوده و زمین طاعت بحسب اطاعت پیوده
 لوح جبین را بنقوش سجدات کورنشات منقش ساخته و رفته تسلیمات غلامی با قلام نابل بر صفحه
 تار که نخاشته سیر عجز و نیاز بر پستان عبودیت داشته و پاسی را دوت و یکسار در راه بندگی گذاشته
 مراسم سجدات و تسلیم و لوازم کورنشات بتکریم عتبه فلک رتبه بجا آورده آفت قامت آباد
 تسلیمات فدویت سات نون ساخته و سیر افتخار را بوسیله سجدات نیاز با وج ماه افزاخته بعد از
 تسلیم قدسی استان و تفصیل عتبه سدره مکان کلههای کورنش و تسلیمات زیب تار که افتخار ساخته بقدر
 سبانی عبودیت و حسن اعتقاد که شیوه غلامان فدویت نهاد دست بعد از ادا می سجد و پستان عرش
 نشان بعد از تسلیم لباط فدویت و تفصیل ارض عبودیت تیر قامت را بجا که بوسی استان فیض نشان کمان
 بعد از تقدیم مراتب بندگی و تمیم قواعد پرستندگی لوازمات بندگی و غلامی بجا آورده بعد از تقدیم ضوابط تسلیم
 بعد از تمیم مراتب تکریم لوازم فدویت و مراسم عبودیت بمعرص گذاشته جبین عبودیت را بعبودیت
 فروغ آگین ساخته نصیته بندگی را بنقوش سجدات جناب عرش انتساب منور ساخته بعد از ادا می و ظاه
 عبودیت و دها کوتی و پس از ابلغ مراسم عقیدت و دلتوا سبی در عالم تسلیم و عوی عرض آداب خالی از
 بی ادبی نیست اما بوضع جبین سبکی کلک نیاز مسلک صورت اعوا کی کشف مرات حقیقت و بهر
 شرا خط آداب بندگی آفنده مقید یاس افغان نیست که ستاخی تحریک زبان تواند پسندید و قوا است
 عبودیت بخندان مصروف ضبط اندیشه است که بویات عرض تسلیم توان کوشید لاجرم عرض سراج عبودیت

تا نفس باقیست هر آنی بزرگی جلوه گرست و تا رفتی از مدی است تجدید بحر نیچان نیاز کسره لاجرم طبعه
 اوسط جاذبه اشتیاق در کشاکش است و نیزگی بنامه فراق چون مدالفت بر سر آتش فرصت اظها
 شوق نیافته نیاز نامه را بکارش القاب و گزارش آواب آریست کلی بخشیدن رسم و برین ستم عمل عوام و عرض
 اشتیاق و شکایت فراق آگین طریق ملک کوب یا مئه اقسام انکاشته چون گرمی شوق و حرارت اشتیاق که
 دوستان را بدوستان و شتاقان را بشتاقان میداشته نشاء روحا و کیف و جدانی است اظهارش از دلها
 بدلهای سپرده در نامه دوری صوری توفیق مصلحت معنوی خود را نزدیک و نه لشکر شوق آنچنان پیش
 آورده و صبر و سکون را بمرتبه متزلزل کرده اند که بیان بحر و تقریر مستعد شده لاجرم تعدیه عرض شتاق که
 معنی تحریرش بخت طبع شتاقان است و جد تقریرش انفعال آرزوی آرزو مندان شورش محیط شوق بخیزد
 که تنگ و بومی موج خیال هم غرض کرانش توان کرد و وسعت صحرای تنه بحدیست که بساکی سیری نیانم
 اندیشه بنبار و نهش توان رسید با چار شوق مستعد البیان است و ذکر محاسن جمله در زبان طولی کمال موجب
 دانسته لطافت بخت و محبت لطیف مستغنی از اظهار است لکن تکرارش بپرده حروف شوق را که از دلها بدلهای
 بر تواند داشت و از جامها بجا آنها همراه آیین رسم پر زبان عبارت طراز و طریقه عبارت طراز آن رسم روان
 و بسته عبارتی که شایسته شرح خوبیهایی ذاتی و صفاتی آن جمیع الحسنات و محمود الصفات باشد و نه
 لیاقت تحریرش نیافته بعد از ابراز لوازم که گزارش و نکارش نه پذیرد و در معرض بیان جانبی کیر و این مجبور
 و موصول مصنوعی که اتحاد حاضر و غائب را جدائی ندارد و اظهار مرتب شوق که بمرزبان وانش صرافا
 نفق و محبت معنوی و زنی ندارد و حبس کاسیدی انکار و مبالغه نموده چون اشتیاق دیدن با قلع بشنیدنها
 دارد و قلم اگر بیان شانه صد زبان پیدا کند و ادای سر نموش موهو سرگردان گردد و لهذا گزارش رو بر
 به از مستعدام حاتم و زبان بگفت و شمرده شده اند مفارقت از تقریر و تحریر تر است و مرارت مباحث
 مژه زندگانی را جواب فرما لیکن چون عالم مذکی مستلزم غمنا بر داری و موجب بی اختیار سیست سخن کوتاه
 نموده اگر با شتغال شغل آرزو پر و از سواد نامه ای چون دو دانه سواپی سازد و اگر از طیران حسرت و دیر
 تحریر نماید خط و لاسطه چون رشته نگاه بال حشمت می کشاید لاجرم راه شکنیهایی لال اتصال سرباب موج

سطویستن محال و شکل تناسی و مدار بغبار الفاظ حکایت از پاشان من و هم و خیال لاچار خندنگ جان فشام
 فراق بجز مری خلد و سیل گردن شکن بچران جان میگردد از ناتوانی موی سیم گران باریست و دل بقرار و کان
 سیامب فروشتست پزانتاع اضطراب از افکار و نبوی که در عالم تعلق سید راه است چاره ندیده اسرار شوق
 که فوق از طافت بشری است مبالغه و غرافت مناسب مقارنت مسنوی از خامی احلاصها نکاشته اگر در طریقی
 شوق قلم براند و اول قدم می ماند چار ازین وادی صیقل المور و پایی محبت کشیده ناوک و دلدوز فراق
 دل جهان میخکند که زندگانی شوق و اشتیاق صحبت بی نفاق نجوی سبکشد که طاقت تحمل طاق یکبار ازین
 بخت ناساز لاچار شده اگر از شوق حرنی نویسد آتش بقبلم در گیرد و اگر از بیداد فراق فریاد کند عرض افغان
 شور محشر نبرد لاچار تا دوی ایام فراق و توانی آلام اشتیاق پیش از آن است که بعد و کان دو دستان
 بسته و دستبازی خامه پاشکسته در طول این نامه عرض آن مقدور شد و در طی این صحیفه نشر آن
 سدان باب نموده بدو تحویل سعادت صحبت که بهشت هوا خواهم محبت است اگر سایه وار قدم از
 جبین سازد و است و اگر چون شبنم بریده پروانه نماید بجا لیکن حکم نارسائی که سدره آرزو و سندان
 مباد از زمین گیری چاره ندیده اگر چه نسیم نکاشته جمال باکمال در عالم خیال گل همیشه بهار اتصال روح
 کلکل شکفته می دارد و لیکن ابراز اشتیاق دیده طاهرین بیرون از حد رقام دیده آرزو و صحبت
 مستر پیر مرتبه است که بمقیاس قیاس و نگین و کلیال خیال بر فسخ لاچار از تسوید و تشریح آن در گذشته
 و استمان شوق چون زلف مشکین کا کلان دراز است و زبان خامه در تسوید آن بجز کوتاهی فمساز جلا
 آرزوی صحبت مستر طراز که زیاده از حرکات فکلیست نبروه ابراز گذشت بعد تحریر قصاید شوق
 محلاست است و شرح تعداد قوافی اشتیاق موالفت پیر ابعاد از ادای و طائف دعا مقرون با جلیه
 سمع الله من دعا بعد از تجدید و طائف محبت و تمهید قواعد معذرت که انامل شریف را رنج فرموده اند و بجا
 عین افشان فراوان ز او بهر محمول ریا و نموده بعد از عرض نیاز زبان اختصار و بجا نقد قیم میر است
 اشتیاق که دست فهم بداس آن برسد بعد از تجدید هم صداقت و خلاص تشبیه مبالغه فی خلقت و خصا
 بعد از ادای آداب هر رسم و دوا که داب ارباب گیتی و اتحاد بود و بعد از آرزوی محال و جسمانی که حاصل
 همه خوش بود

ایام زید کانی نسبت بقدر تناسلی مجالست سرافادت بقدر بقدر شوق که فوق البیانست بقدر عرش شکلی
و نیاز بقدر اسلام نیاز الیام بقدر اسلام سلامت انجام بقدر از ابراز سرسم نیاز طبقه ادنی بقدر
شوق ملاقات میرساند بقدر از ادعیه وافیه بقدر تقیم محالفت دعوات مزید حیات بقدر از شوق دیده بود
بقدر از شوق دیدار سرت آتش از دعوات طوایفی بمن سوختن بر طبقه طبقه اعلی
بقرض سعاد دای پایتیر بر عرش محاسن ناریافتهای شتان گردون عباس میرساند بقدر عرش
جاسه زیبان مرجم خسروانی دخلت بدوشان نفقات خاقانی که نداشت بدامن دولت رسانیده اندون
استغنا بر کوفین نشانده میرساند بقدر عرض و افغان انجمن گردون چشم و بار یا بان بساط فلک
میرساند بقرض ناصیه یان والاد عبته یان معلی میرساند بقدر عرض ناصیه یان استان مجاوی
وجهه افروزان عبته سجود کائنات میرساند بقرض فیض یان انجمن شکوت و جلال و بهره اندوزان بساط
دولت و اقبال میرساند بقرض چهره یان عبته فلک ربه میرساند بقرض یان انجمن فیض چشم
جمشید حرام میرساند بقرض بهره اندوزان محفل فردوس شاکل میرساند زده مثال بقدر عرض
مقبضان انوار حضور و الاحباب عالمیان ماب که پایش ارتفاع سر برده دولتش خطه
همه میرساند رست و عالمی از ریزه چینی خوان الدان نمش متشعب و مستبشر میرساند بقرض بار یان حضور
کنجور خدایکان قدر دان که دل فیض نزلش کلام بخشی نا کمان روزگار چون توج سحر جی خستار است
گوهر آموذ و جوش در عطا پستی لبان ابر فیان گوهر بار میرساند بقرض فیض اندوزان پیشگاه فضل
و داعیان خلود دولت و اقبال و الاخطاب سپهر جناب و ریادون بحوال مستلانی و امان میرساند
بقرض لیکنان استان فضل نشان میرساند بقرض بهره اندوزان محفل فیض اند و دبار یا فکان انجمن
میرساند بقرض حاشیه نشینان بساط فیض مناسط میرساند مرقع منبر منکلی باش تقدیس تحفه فیض تذخیر
میگردد معروض ناصیه یان استان هدایت نشان میگردد و اند مرقع راسی بضای صافی مهر انجمن
جهان آراسی میگردد معروض سعادت اندوزان حضور موفور السیر و سیکر و اند نشهد و ضمیر فیض امید می گردا
عود را فرایض صافی تدبیر سعادت اندوزان حضور فیض کنجور سید معروض بوالاحسن فیض در جنت می دارد

معروضی آنکه معروض میدارد معروض آنکه مرفوع آنکه التماس میبرد طبقه او سطح صریحی دارد و درین
و بیرون شرط حدیث بجای می آرد و خلاصه عیسین را از سر تو واضح بیرون می ریزد و تحائف جواهرش را که منسلک است
سطح است نشان داده ضمیر در می کشید نظیر سکر دانه بر تو انداز ضمیر مآت نظیر بخیل تأییدی سازد و مکشوف قلب
شک آینه طلب می کرد و اندامان شدید علم را و وادعی طلب معطوف می سازد و مرفوع ضمیر صافی پذیرد
مشهور و ضمیر صدقات تصویر سکر دانه است و شایب و شترام خاتمه شک فام بعرضه مد عا طرازی سبکام
میگرد و مشهور و ضمیر بود و تخمیر میگرد و نه مشهور و ضمیر امید کاه اتحاد و کیشان دلریش و کیه و نه در ایشان
اتحاد و اندیش میگرد و اندک شوف ضمیر شفقت و تخمیر سکر دانه مشهور و رای توجه انامی میگرد و اندک شوف و مرفوع
خاطر را بقلم می آرد و بطلب می گرداید بعد عامی برداز و مکشوف می سازد و مشهور می سازد و تخمیر صحن آنکه خود را
فرایا و ضمیر معطوف پذیر می دهد و مطلب ضروری بقلم می آرد و بعد عامی گرداید طبقه او فی اعلا میسر
پیرای آن فرخنده منش آنکه مطاعه خاطر سعادت تأثیر باد معلوم آن نوح چشم و سر و چشم با و معلوم
بصارت چشم و نصارت جسم با و مطاعه نماید معلوم نماید انبیا میرود و چشم چرخ مشتمل بر طبقه
طبقه اعلی قرآن قضا جبرین فرض الاطاعت واجب الاذعان و توفیق عالم مطاع جهان بطبع
نشان طیل الله جل جلاله اشان احکام لازم الاکرام قرآن عالیشان فرخنده عنوان قرآن سعادت نشان
لازم الاذعان شفعه خاص فیض اختصاص بر و ان فیض شانه بر و آنکه اگر امت نشان نشان کرم عنوان
ایه حمت الهی سرمایه تفاخر امتنای اعنی نشان کرامت بیان منشور لامع النور توان نشان شانه فیض شانه
نامه و جب الاذعان نامه نامی و صحیفه کرامی عنایت نامه نوازش مشین عطف نامه فیض مقرون نواز
فیض آموه سر فراز نامه عنایت شانه شرف نامه قدر افزای گرامی شفعه تفاخر و شفعه حمت نامه فیض آگین
گراونی نه لطیف شانه رقمه کرمه و شفعه لطیفه صحیفه شرفیه نامه بیاون عنایت نامه فیض شانه نامه بیاون
سبار که مضنون طبقه او وسط شفقت نامه محترم و محبت نامه سامی و طاعه بخارین نامه و اخلاص
نامه نطف طراز امتیاز نامه لطف آفرین مکتوب شریف بر اسلوب لطیف بهارستان دل بخارستان
دیده و اعنی بخار نامه نامه چون غنچه نوشگفته توبه و تشکب نیز و غیره نامه شفاق سامی صحیفه لطیف آگین

نامه خوش و صحیفه و لکاش تریاق مستویان فراق یعنی نامه شفاق بنمیفه اینمیفه بنمیفه کلاک گوهر بار
 نمود جان ناتوان حرم ز بار و روی دل جان رقم زده خانه گوهر بار رقمه و لنوار تلطف طرار رقمه الود
 بنمیفه الاتحاد بیت نامه مهر اندوه و خلاص نمود اتحاد نامه خلعت شماره موت نامه اتحاد طرار رقمه
 و ذریعه بولمون نامه هایون فال خجسته مال رقمه خلعت طرار مفاد صفت مشون مکتوب صفت
 اسلوب رقمه سون نمود خلعت نامه صفت ترین انبساط نامه و لنوار محبت نامه خلاص نمود خلاص
 اندوه طمیفه اولی خط مستطوط مکتوب مرغوب خوش اسلوب مکتوب بهجت اسلوب عزیز نامه مستطوط طرار
 نامه و لکاش مستطوط هر اصداف نامه خلاص مستطوط نامه خصوصیت الین خصوصیت نامه انبساط الین
 خصوصیت نامه بهجت این مستطوط نامه خلاص مضمون بهجت امیر فرخت الین مستطوط انبساط انبساط
 مستطوط انبساط خلاص نامه بهجت قرین مصلحت نامه بهجت شماره حسن بنمیفه مستطوط طمیفه
 که جان قسبان بنمیفه حرفش و روح کویان شمار لفظ شکرش باد که جان انبساط
 حرفش و روح قسبان بنمیفه لفظش باد که بیاضش اگر ملایک در سواد دیده مهند رویا
 و سواد و شکر اگر حوران جان و بیاض چشم جاوید بجا که مرقوم فلم محبت شکر لطیف رقم
 کشته بود که مرقوم فلم فیض توام شده بود که رقم بذریه کلاک عنایت تصویر شده که بخاشش
 حاتم محبت شماره دیده بود که مرقوم خامه بنده نواز شده بود که سوادش هجوم سایه لقیات پیا
 نوز مهر عنایات داشت بنمیفه لقیات خاطر خطیر کمال این بنده حقیر طمیفه و سواد که سواد
 فیاض النورین بصفات قولی اللیل فی النهار موصوف کردیده و از بیاض بن السطور نور النهار
 فی اللیل ظهور رسیده معنی از لفظش چون باده از شیشه پیدا و مضمون از خطش چون
 حسن جریغ در شب بود که مورج و حرفش سلیمان معنی اجماع کرده و طمیفه نقوشش مضمون
 آجوان واده که معنی اش از کنگی قدرین همزان بیان نمیدهد و توصیف مضامین لکاشش از رنگی و کلاه
 لفظ و معنی در ظرف تقریر و وصله تحریر رنگی که هر حرفش از رنگینی عبارت رنگی لفظش
 نامه آهوی فن سواد الفاظش مانند دیده مقبلان بر نور و بیاض صفایش در رنگ عارض خورشید

عجیب
نسخه

در شب ۱۲

از تیرگی دور که آریشته عبارتش صدر و ضلع فرد و من شکفته و در پوده مضمونش هزاران عیسی فخری نهفته
 که در تحریر او صاف رنگین عبارتش خامه از قلم رنگس و سیاهی از دوات لاله باید و در تقریر مبارستان
 معانیش نفی غنایب و آواز بلبل شاید که در رسته بازار سطورش متاع محبت انبار انبار و خنجر
 و کان صغیرش کلهای مضامین رنگین گلزار گلزار که هر سطرش زلف معشوقی تیرا پاناز و هر نقطه اش اشراغ
 دل عاشق خانه بر انداز که پروانه طبیعت بی پروا کی و فکر ساگر و شمع مقصودش تو اندر گردید
 و پوده فانی و خیال جلوه معانیش مدیستاری غور دست تواند کشید که آینه مزاج الفاظ
 و معانیش چون استلاط اجزای معاصرین راحت بخش در دندان و ترقیب کلمات و مضامین
 ترکیب جسم و روح سر با عیش آتش و جان که زیر کمان فراق رانده بخار است شیرینش حلای
 بی دود و ویده رد بهر جان رسیده از میل قلم و سرمه مادرش کحل اندود که بلبل فاطمه را در تیر لطف
 کلهای مضامین رنگینش رشته آواز دام گردد و غزال دور گردد فکر را در بوادی اظهار چمن بندی حرو
 سلسله سخن ز قلمر شود که خارستان چین بر و نمایی حرف مشکینش سوز و ماه ناما تا به بیجاگی نقاط
 عجز آگیش از دود که سوادش برابر بیاصل دیده جا توان داد و بیاختن بر سواد چشم جهان توان
 نهاد که کیفیت محبت حاصل از حرفش پیدا و جمال شاد معنی از هر لفظش جوید که از حروفش شکینش
 و باغ روح مردوان معطر و از انوار صفی اش دیده جان سوز میشد که خطش چون خط محبوبان و نشین
 و عبارتش مانند زلال کوثر شیرین بود که سوادش سر مشق خط خوبان بر می نژاد و جایشش غیرت نش
 کارنامه نامانی و بهر او بود که از شاخسار لطف و دیده و از هر یک آن نسیم با شمیم او بشام جان و باغ
 که تبار گلزار فصاحت و بیغت زار حروفش پیچیده و چمن چمن گل بلاغت از نمایان هر سطرش دیده که از
 ابر سیاه عبارتش اگر چه باران فصاحت لا نقطه بود الا کن از اعجاز بلاغت آتش شوق را و چندانی نمی
 کرد صدمه مقصود بر وانه اشق تواند بود که خطی از آن متضمن خطی و هر لفظی از آن شامل لفظی است و رنگین
 تمام و نشین که نخاشته خامه رنگین طرا گشته بود که مرقوم قلم شکا بدائع نگاشته بود که شامل مصداق
 و مشتمل بود که هر سطر از آن طنائی گشته از چاه تفکرات ربانید که قسم بدر خامه خلعت شامه کرده بود

که قلمی گردیده بود که کارش برپایه بود که مرقوم گشته بود که تحریر بر طبق شده بود که تصنیف مهربانی فامزد
مخلص حقیقی شده بود طبقه ادنی که نبشته ظلم مرست رقم شده بود که در عکس هر حرفی از آن خبری میرسد
که آرقام یافت بود که مرقوم سلم بحجت توأم شده بود که مرقوم نموده بود حسن ششم مشتمل بر
طبقه طبقه اعلی از افق غایت خسروانی کالو حی من الساء شرف نزول یافته فرق عبودیت از
جنیف ثلث با وج عزت سود تر غرت این سه با اعتقاد از خاک بفلک الاطلاک رسانیده قدوسی جاب
بشرف ورودش چنین نیاز سجد و عبودیت فروغ آگین نمود و دره را منصب خورشید و مهور چارودیت
جستید بخشیده قدوسی قدم از سر ساخته با استقبال آن شتافه بر سر و دیده نهاد و شرف صدر یافته
سحر ز و ممتاز ساخت اعزاز صد و خورشید بر تو نزول افروخت بصد و رلامع النور عزت این در مقام قدر
از خاک بفلک الاطلاک رسانیده طبقه اوسط بگلایک پوشانوش سامعه نواز از لفظش نوایان سلسیل
معنی گردیده و درود مهربانی آورده ابواب عیش و نشاط بر روی دل نیاز منزل مفتوح نمود و با و از شفاعت اطلال
داد و در و یافت بر تو و در و دخت و در و نمود و عزت اراد یافت تسکین ده خاطر مسکین گردیده
افزای خاطر دوستان گردید با تسلط پیرای خاطر خلاص گیرین گردید طبقه ادنی از قیصر اند و شادوسی
شادمانی و چهره افزوز مرست و کامرانی خست بخت شایسته چل تو و در منزل گردید بحجت فرو و در حصول نمود
و حصول مرست شمول نمود و چهره و حصول کشود و خوشی خوش دیده و سرور افزای سید گردید چهره و در و در و
حسن نظم مشتمل بر سه طبقه طبقه اعلی به حصول این دولت و وصول این
سعادت و وظائف عبودیت و مرسم عقیدت بجا آورده شد بشرف مضمون چارون نوایان
مشون سه فرزند جبین بخاک سعادت نوزادانی نموده برضائ غایت مشاخص شرف اطلاع حا
ساخت مضمونش نواز نشی که جز در خور بزرگیهای آنجناب کرم انساب تو اند و در بر بکشد می غیر شرف
عالم نیاز فرمود و باور اک نوید صحت و سلامتی ذات تقدس آیات سعادت شکر مودعی است بدریافت عنده
عنصر اطر بسایس جناب ایزدی پر دخت طبقه اوسط غیاب لیاالی کالید رفی الدجی و شرف
فی القصی بر و شانی سبیل ساخت از هر سطرش شاه راه از دیار محبت پیدا گردیده و از هر لفظش و از هر
چاشنی

در زمین دل و سینه از شجاعت کجک گوهر با چمن خاطر برآمده ام گل گل سلف و از انصاف بی اندازه
 ال افسرده ام پیرین پیرین بر جو و بالید لیل آسا غنچه دل این شتان را بوسی ششانی سلفگی کرد
 نمود آنچه نسیم لطفش با این بریشان خاطر کرده اگر صبا و شمال با اوراق گل سیکر و دهنک رنگ
 جمعیش بوی تفرقه است ناکر و دیدی و معاطه که آسباری زلال عباتش باین بی بر کرد و نوا و نموده اگر
 نشو و نما با شجاری نمود و اساس با بر جایش اصل با نهام و سناس گشتی کدام محط که یک قطر
 ریختند و کدام آفتاب کرد و آغوش شبنمی ناز و نوا گشتی و چرخ با گردید و پند طینان معرفت را آشکده
 معاش آینه حق ناصر ایمان شوق را با شش کلان دل آور علاج فرموده و سود ایمان محبت را با
 حروف و ابجاء فطاط و او نموده بهر نسیم تفضا باطنی که از محبت غواش زید شام جان و دماغ روح
 و روان معطر کرد و این خاطر بهر را که در بحر ناپیدا کنر صطرا بتلاطم امواج افکار کار با جل داشت با اصل
 بهر نوا می نمود اخبار اخبار بر روش نسیم حری در کشایش کار سنگدان اعجاز عیسوی کار بر طبع الفت است
 نوید بشیر از جمعیت داد و نیک کلفت از ملت خاطر زده و دو مضامینش که طراوت از انوار هر جزای قشون از
 گهر با می شام و قدر عالی بود عینیک خرمی بر دیده و لبها ضا و جانی اتحاد همیش با دار نهانی داد و شد و انطباع
 اتحاد و دو سطره نظام تضایق است سائر عیش و سرور و دو حسیه از دایه محبت و عجب انصاف و شاد
 باعث انبساط خاطر است که در دیده اندازش از بند غم و الم خلاص داد و در سایه محبت و شادمانی بنیاد نهاد
 نسیم روح افزایش خاطر را شکل کفایت این شتاق برایش شتاق از غایت شیدا بطرفان فراق آن
 جمعیت را معجزه وقت خود ساخت طعنه ادنی فرخش دل عمیده و هر دم سینه جرات رسیده گردید و این
 تازه گردید و سید نشاط خاطر کران شده بطاعت پیوست سینه اصفا می دیده را انبیا می شنید و راجع
 و وسیله محبت و نهال کشت از لفظ حروفش زبان را طراوتی و از تفکر عایشان انصاف را قی حاصل
 خاطر اقرین اصناف مسرت و سرور و ش انواع محبت است موجب مسرت و نشاط گشت و دیده را نورانی و
 سرور می شنید باعث فرزند محبت و نهال کشت مسرت و شاد کام سا خرم و خوشوقت نمود و مطمئن نبود
 اطمینان و او شنید که ایف سدره بوضوح پیوست حقان سدره بوضوح انجاسید رفیع تعلق و ترود گشت

در زمین

نویس

از یاد

صحنه

تاری

نویس

ابواب محبت و شادمانی دل و در منزل گشود و سید شاد خاطر گردید و سر افرازی دل گردید چنانچه
مشتمل بر سه طبقه طبقه اولی امید از فضیلت آنکه امید که توقع که متوقع که رجاء نماید
را به شکل کشای آنکه مامل که آنکه نمنا که مقتضای عطف که رجاء آنکه لازم غایت و محبت است
طبقه اوسط متر صد که ترقب که متر فکد چشم انداز و مقتضای اخلاص آنکه شایسته دوستی آنکه مقتضای عقل
و در بین دقیقه گرین آنکه خلاصه آنکه مناسب یکجائی آنکه سزاوار یکجائی آنکه یان امین مروت و فروت آنکه
اتحاد دلی مقتضای آنکه طبقه اولی آنکه آنست ترا و آنست باید که می باید که آنست که می باید که
لائق که مقتضای سعادتمندی آنکه چمن نهم مشتمل بر سه طبقه طبقه اولی تحصیل شرف
ملازمت کیمیا خالصت آنزمان دریافت سعادت خدمت فیض جنت آنزمان او را که دولت طراز
سرایا فاد و طبقه اوسط تاد دست داد و معافیه چمانی و مکالمه زبان آنزمان تقاطع مطا
سحاب ملاقات تا شام فراق بصبح وصال بدل شود فراموشی پاکه در باب محبت و غنی انداز فراموشی
تا فسخ حجاب دور می تارفع ایام مفارقت و زمان هجرت تا این ایام اتصال آنزمان که ابواب وصال
گرد و غایت نموده کرم نموده لطف فرموده آنزمان اتصال تا دریافت ملاقات حال و در آن مستقبل
خلاف ماضی طبقه اولی آنزمان دیدار سرست آثار آنزمان ملاقات بهجت آیات تا حیان دیده بود
چمن و هم مشتمل بر سه طبقه طبقه اولی گاه کاغذی سلم حضور هر ایام این خدمت پیش اند
با حکام لازم الاکرام یاد فرمائید این منزه و نایب محبت را به شیوه ضمیر میر که را نموده کیمایی و خطابی تشار
سر فرزند نماید تسبیح سل سائل که فصاحت ذات تریب است مسدود و مغلق آنکه در دو بهر بهر مراجع است
اتساع قرار گیرد اعلام فرمائید که بجان کوشیده شود لغز و دما حیات معزز و مفرغ میفرموده باشند
بترقیم رقائم که اتم سر فرزند و ممتاز فرموده باشند اگر بنامه و اناس سر فرزند فرموده بخدات لائق
اشاره فرمائید از لطف عظیم و فضل عظیم عجب و عریب نخواهد شد طبقه اوسط طاعت
فی خاتمه یکسکین زمین رسیده طاقت و لمجوسی از روانی نامه علاج این نشسته کام وادی حسرت فرموده باشند
اگر که عجب لطف و حسان آن ملک انسان کبرشت زار محضان باده حامی دار و از انظار حجاب
باران ۱۲

قطره بکام لب نکان باو یه فراق رسانند با بسیاری نامهای روان کشت زار اشتیاق ششاقان با طراوت
بخش باشند ارسال مکاتبات که لغافه مضامین واقعات و حالات است منقطع و مرتفع نگردد و در ششاق
مکاتبات کسسته نشود راه اطلاع اخبار بسته نگردد از شاخسار لطف آن نوباره گلستان محبت
هم مریابد آنی قسلام آن این هم شکر خور و حکم فراموشی فراموش نموده بگفتنی یاد کرده باشند
از جریان اوضاع و احوال اخبار نمایند غماض عین از ترقیم مکاتبات که مخبر علاقت جاز دارند از نشر
الطاف شیرین کام گردانند آیات نام و پیام غنوج دارند مراعات غائبانه می فرموده باشند سبیل
رسل سالی سلوک دارند از واقعات و کیفیات اعلام میفرموده باشند بلام و پیام یاد فرمایند گاه گاه
این سکین با بگفتنی تکین داده باشند طبقه او فی مخطوط مستلط مسرور و قیبت و دارند
بتکارش خیریت قلم برداشته باشند بمجرات مسرت آیات مطمئن دارند از جریان احوال اخبار باری
رسل و رسائل شتغال نمایند چمن یازدهم شتمل بر سه طبقه طبقه اعلی که درین اعزاده
و بسیار مذکان است که موجب سرفرازی و سر بلندی فردیان توانست طبقه او سطح است
تشدید بنا می نیست که ششادگان محبت است که موجب شود ما اثر اشتیاق است طبقه او فی مخطوط
از ان مقصود که اطمینان خاطر تصویر است که هر آینه مستحسن خواهد بود که راضی نقل و تردد است که هر
کننده بنای تفکر است چمن دوازدهم شتمل بر سه طبقه طبقه اعلی که درین اعزاده
بهر ضرر اند زیاده حد و بند زیاده چه عرض نماید حقیقت این بود که عرض نمود طبقه او سطح
زیاده مبالغه زلفت زیاده ابرام موجب کمال است و مالک است زیاده زیاده زیاده چه تصدیق و
زیاده متصدع نشد زیاده اطناب موجب انشای طبع او و الاسباب است طول الکلام موجب الالام
زیاده ابرام زلفت طبقه او فی مخطوط زیاده چه بر کار و زیاده چه نویسد زیاده اطناب زلفت زیاده
چه نوشته آید زیاده چه اطناب را دور باد کفتم چمن سیزدهم شتمل بر سه طبقه طبقه
اعلی آفتاب عظمت و جلال آنرا از مطلع عالمگیری و کثیر کشائی طالع با و ظل عالی تا افق ارض
و حرکات آسمان بر مفارقت ادنی و اعلی جهان لایزال با و آفتاب خلاف از مطلع است و جهان

لامع باد سایه بلند پایه بر تار که فدویان محفل دست اندام باطلال کمرست و فضال بر مغفرتی ادنی و اعلیٰ طوباد
 حرم روشن دولت و اقبال تابد باو آفتاب دولت و اقبال و خورشید جاه و جلال تا بان و درخشان باد
 تا قوس قزح بخطر نگاهانگ صفحہ رخ بیاورد و عطار در قمر رد و قبول بر لوح چین این زمین ثبت نماید
 رشته دولت و اقبال در قبضه مراد آن سرمایه امانی و آمال باد و نیز جاه و حشمت نور خشان باد
 ظل علی بر دوام باد دولت جاوید علامی کنا و چراغ قدر دانی و کامرانی فروزان و سینه پر کبریا و
 در محرم غم سوزان باد و ظل دولت مدام باد و ظل البیت یایوم القیام بر مفارق اولاد و خداداد قائم باد
 شفقت و آفتاب عاطفت بر مفارق فرزندان محدود باد و یوسف خورشید بهشت بر اوج حوریان
 عنایت موج در موج باد سایه بلند پایه برایت و ارشاد یایوم القیام محفل دست اندام باو شکامه آفتاب
 و افادت گرم باد و طبقه اوسط باو ده عشرت در جام و توسل ایام رام باد سایه شفقت و قدر و
 افسر آرزوی نیازمندان باد و صحرای عشرت و صوری و ام اقبال کبری باد زمان دولت و دیدار
 جوی بهانه انتظار مبارک و دعا می شتاق مبارکی و دیدار حقیقت انوار یاوشک فکلیهای جبهه عشرت
 چین ترشی حوادث بینا و مرآت جهان نامی آن ذات ذک المعبود مذاق طرز رحمت گفت
 بیزگی و جانشینی شیوه الطقات نهت میخواست میبنا و قدرت بخار معنی لوح و قلم حرف سببی بر طهور
 رساند و تکرار سببهای نامر و پیغام بطلال و نسیم دیدار مبدل گردانده میخواستی که با عصر مرقبان آفتاب
 مخالفت برآورد اگر چه دم صحت است بجا که می جگر مبتلا باد و آنکه باغراق مواخا امان انجمناب ناسازی
 هر چند موج کبریت غیر خشک میبنا و قدرت حق محرم که سلسله خاطر میاد و صحت و جمیع آن مجرب و
 گرم سبقت مدعا کی دلها باد آفتاس شوق قیاس مخلصان مبارک باد و عید تازه رسانا و حشر
 پیش ازین غبار کوچه انتظار مبارک و شوق دیدار بهشت این حشر داغ مجوری مبارک و قوت بخش مزاج
 پژمرده تا توانی ذات گرم صفات نصیب گوش مخلصان نکردا و سبب اسباب سببی سازد
 که عمر مفارقت کوتاه شود و دولت و دیدار که حاصل حیات است عارست نصیب مشتاقان کرد و دیده
 مشتاق با بهار آن گلشن اقبال و دیدار و از شاخار و صحت کل جبهه نهایی سر باد و مراد خیر انجام بر تو
 مراد افرا

ف ۱۲۱

DUE DATE

٢٩١٥ ٥٨

nr/n

ف ۱۴۱۱		۲۹۱۵۵۸	
۲۳۱۱			
ارتھ چیمنستان			
ف ۱۴۱۱		۲۹۱۵۵۸	
۲۳۱۱			
ارتھ چیمنستان			
Date	No.	Date	No.